أعوذُ باللَه منَ الشَّيطان الرَّجيم‌

بِسمِ اللَه الرَّحمنِ الرَّحيم‌

الحَمدُ لِلَّه رَبِّ العالَمين‌

وَالصَّلوة والسَّلام عَلى سَيِّد المُرسَلين و أشرَف النَّبيّين‌

مُحمَّدٍ وَ آل ه الطَّيّبي ن الطّاه رين‌

وَاللَعنةُ عَلى أعدائهِم أجمِعين‌

إلى يومِ الدّين‌

 قال الامام الصّادق عليه‌السّلام: و لا يدَبِّرُ العَبْدُ لنَفسِهِ تدبيراً.

 حضرت می‌فرمایند: بنده تدبیری نباید بیندیشد، در قبال تدبیر و مشیت پروردگار، اراده و اختیار استقلالی نباید داشته باشد. فقره‌ای كه بسیار مورد بحث و مورد توجّه قرار گرفته بود. و فروع و شُعَبِ مختلفی را اقتضاء می‌كرد.

 بحث، در جلسات گذشته مربوط به اصل مهمّ و زیربنایی شور و مشورت در حكومت اسلام بود. و عرض شد بنای عقلاء در همه جوامع بشری، بما هم عقلا، یعنی از نقطه نظر مُدْركات عقلی و مستقلات عقلیه براساس متابعت طریق احْسن، و طریق اقرب به واقع است.

 یعنی اصل اوّلی در زندگی انسان، متابعت طریقی است كه آن طریق و آن راه، یا عین واقع باشد در صورت امكان، یا نزدیك به واقع باشد. این اصل اوّلی، در تمام زوایای زندگی انسان، باید مورد توجّه قرار بگیرد. در ارتباطات عمومی انسان، در معاشرتها، در مسائل شخصی، در كیفیت سلوك، و اعتدال مزاجی، منظور از مزاج، در اینجا، مزاج روحانی است. باید حركت انسان، حركتی باشد كه از نقطه نظر وصول به حق، و وصول به واقع نزدیكتر و استوارتر و پابرجاتر باشد. این اصل اوّلی است. و یك انسان، برای رسیدن به مراتب كمالیه خود، باید در هر مرتبه، این اصل را رعایت كند. این مراقبه‌ای را كه بزرگان در تمام مدّت حیات و طول استفاده تلامیذ و شاگردان خودشان دستور می‌دادند، به این نكته توجّه دارد. یعنی انسان در هر قدمی كه برمی‌دارد، در هر كلامی كه ادا می‌كند و در هر تفكّری كه می‌كند، این اصل را باید رعایت كند.

 روایتی است، بسیار قابل توجه، از رسول اكرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم، حضرت می‌فرمایند: حضرت عیسی علی نبینا وآله وعلیه السّلام به حواریون و به‌

 مردم دستور می‌دادند كه از انجام عمل زشت و از انجام زنا بپرهیزند. اما من به امتم امر می‌كنم كه حتّی تفكّر زنا را هم نكنند. زیرا تفكر زنا، مانند توده‌های دخان و دودی می‌ماند كه از كنار دیوار متصاعد است و گرچه، آن لهیب آتش و حرارت سوزان آتش، كسانی را كه در پشت دیوار هستند فرا نمی‌گیرد، ولی از اثرات این دود، آنها مریض می‌شوند و متأثر می‌شوند.

 ببینید چقدر اسلام، نسبت به این مسأله توجه دارد. می‌فرمایند تفكّر زنا حتی اگر برای یك شخص پیدا بشود در همان آن اثر خودش را می‌گذارد. حالا بعد، انسان توبه كند، یا اینكه حالا اقدامی بكند كه هیچ، آن دیگر اصلًا از بحث، خارج است. اما اینكه انسان، صرفاً به اقدام عملی نپردازد و در ذهن خود، هر چه می‌گذرد، آنها را جایز بداند، و قلب خود را به روی هر تخیل و تصوّری باز كند، این با سلوك و راه خدا، منافات دارد و نفس را از مرتبه صعود به مرتبه حیوانیت و مرتبه شهوانیت تنزّل می‌دهد.

 لذا مسأله مراقبه، در تمام شئون خود شامل انجام اموری است كه انسان، یا قطعاً بداند مورد رضای پروردگار است، یا اینكه راه دیگری برای وصول به رضای الهی نداشته باشد. یعنی، به آن حجیت «ظنّ»، ظنّ غالب، در مسیر زندگی عمل كرده باشد، این راه می‌شود، راه عقلایی.

 و اساس، در مراتب تكاملی انسان، براساس عمل به واقع است و عمل به عقل. آنچه كه قوای عاقله انسان نسبت به این موضوع حكم می‌كند. عقل انسان به چی حكم می‌كند؟ عقل انسان حاكم است بر این كه، اگر راهی وجود داشته باشد، كه انسان بتواند در رسیدن به آن راه، به آن حقّ مطلب برسد، واجب است برای یك انسان عاقل، نه انسان مُهْمَل، و نه انسان به هر قسم و به هر جور، و به هر طوری. نه انسان لاابالی، نه انسان بدون هدف، و نه انسان به هر حال. بلكه انسان عاقل، كه می‌خواهد به اهداف كمالیه خود برسد، به حكم عقل، باید راهی را انتخاب كند كه آن راه، او را به مقصد می‌رساند.

 با توجه به معرفتی كه ما از امام علیه‌السّلام داریم، اگر در جایی و اگر در موقعیتی دسترسی به ا مام علیه‌السّلام برای ما مقدور شود به حكم عقل، باید به امام مراجعه كرد. به حكم عقل یعنی اگر چه امام علیه‌السّلام، نفرماید به طرف من بیایید. اگر امام علیه‌السّلام نفرماید كه هرچه می‌خواهید این جاست، با اینكه اینها همه را هم گفته‌اند، با اینكه امام علیه‌السّلام این مطالب را همه را فرموده، با این كه پیغمبر راجع به امیرالمؤمنین فرموده: انَا مدینه العِلم و علی بابُها. با این كه پیغمبر راجع به امیرالمؤمنین فرموده: علی اتْقاكُمْ، علی اعلَمَكُمْ، علی اورَعُكُم، علی اقْواكُم بالحَقّ، اقضاكُم صیغه افضلُ تفضیل است. اعْلَم، افْعَلُ التفضیل است. یعنی اگر تمام شما مردم كره زمین جمع بشوید و علی را در یك طرف بگذارند، علی در آنجا

 رُجحان دارد. رُجحانش هم نه رُجحان یك قدم بالاتر و یك متر بالاتر، رُجحان ما بین زمین الی السّماء است.

 اگر حتی رسول خدا، این مطالب را نمی‌فرمود و اگر حتی امیرالمؤمنین اینها را نمی‌گفت، و حتی امیرالمؤمنین نمی‌آمد در منزل انصار و مهاجر، و نسبت به مطالبی كه گذشته آنها را متذكّر نمی‌شد، به حكم عقل، بر مسلمین واجب بود كه به امیرالمؤمنین مراجعه كنند. به همین دلیل.

 پس بنابراین، شورایی كه اهل تسنن مدّعی تشكّل آن شورای سقیفه ملعونه هستند. و آن را یكی از افتخارات دموكراسی، برای نظام حكومت خود می‌آورند، این شورا، قطعاً با حكم عقل منافات دارد. از اینجا می‌خواهیم منتقل به یك مسائل دیگر بشویم.

 آن شورایی، از نقطه نظر حكم عقل، موجّه است و آن شورایی متّبع است، كه آن شورا را حكم عقل، تأیید كند. حكم عقل، آن اجتماع را تأیید كند. همان طوری كه در جلسات گذشته عرض كردم، اگر معلّمی سر كلاس، به بچه‌ها بگوید، خوب شور كنید ببینید امروز چكار كنیم در امروز، می‌گویند درس را ول كنیم برویم بازی كنیم دیگر. حالا شما یك سری به مدارس بزنید خودتان امتحان كنید. ما كه همین طور بودیم. وقتی به ما می‌گفتند، می‌گفتیم برویم بازی كنیم. ایام خوشی ما در مدرسه آن موقعی بود كه ما زنگ ورزش داشتیم. نه از ریاضی خوشمان می‌آمد نه از

 دیكته و مشق و حساب و از این حرفها، هیچی خوشمان نمی‌آمد، اما وقتی كه می‌آمدیم ما به عشق و علاقه‌ای كه دو روز دیگر ورزش داریم می‌رفتیم مدرسه. ما به عشق آن روز می‌رفتیم. خوب، حالا اگر این یك ساعت را بكنند یك روز، بچه‌ها جشن می‌گیرند. حالا اگر آن روز را بكنند یك هفته، دیگر چه می‌شود؟ حالا اگر در تمام ایام سال بشود. یك مشورت بكنند ای بچه‌هایی كه در كلاس سوم، چهارم ابتدایی هستید یا بزرگتر یا كمتر، همه ما خلاصه كم و بیش از این قضیه نصیبی داریم‌ها. خیلی به دوران گذشته‌مان نخندیم. الآن هم مثل همان دوران گذشته‌مان هستیم، منتها صورتش فرق كرده. صورتش فرق كرده،

 می‌گویند وقتی كه در یكی از كشورها، برای نامزدی یك ریاست جمهور رأی گرفتند، اكثریت افراد مخصوصاً بعضی از طبقات خاص، گفته بودند فلان كس را ما نامزد می‌كنیم چون از نقطه نظر قیافه بهتر از آن یكی دیگر است. التفات كردید؟ این همان دوران طفولیت است. فرقی نكرده. یا اینكه الآن، فرض بكنید كه ما در همین ایران، چرا حالا دور برویم. در همین ایران. فرض بكنید كه الآن اكثریت، یا نگوییم حالا اكثریت، طبق آماری كه گرفته شده، غالب یا نصف یا در همین حدود، این مردم را جوانان تشكیل می‌دهند. خوب طبعاً جوان، به چه علاقه دارد؟ به همین امور بازی و ورزش و اینها علاقه دارد. اگر برای ریاست جمهوری، یكی از همین افراد بازی كنانی كه الآن دارند بازی می‌كنند، خودتان اسمش را

 بهتر می‌دانید. بنده كه تا حالا نگاه نكردم و از هیچ چیز هم خبر ندارم ، فقط همین قدر می‌دانم، در سفر دو سال پیشی كه ما مكّه مشرف شدیم در خدمت دوستان آقای شِروانی و جناب آقای خدابنده‌لو، در آنجا هم صحبت از بازی ایران بود. در بین آن حجّاجی كه در آنجا بودند او می‌گفت این بهتر است. این می‌گفت آن بهتر است. حتی یكی از آنها آمد، آقای شیروانی آورده بودش آنجا، در همان اتاق ما، كه یك قدری مزاح كنیم و یك قدری بخندیم، گفت حاج آقا، شما بلند شو بیا، تُو امجدیه، امجدیه است؟ یا اسم دیگر؟ سابق كه امجدیه بود. خلاصه شما بیا ورزشگاه، به جان خودت می‌بینی این طرفداران نمی‌دانم آبی، یا قرمز و اینها خیلی عاقلتر از آن هستند، می‌گفت: خودم می‌آیم می‌برمت. گفتیم: چَشم، در خدمتیم. حتماً فراموش نكن. التفات می‌كنید؟ خوب، این هم فرض بكنید یك مسأله، یك طرف.

 اگر قرار باشد، یكی از اینها بیاید كاندیدای برای ریاست جمهوری بشود قطعاً او رأی می‌آورد. بدون هیچ شبهه‌ای، چرا؟ چون مُدركات یك جوان و مدركات افراد، در محدوده خاصّ به خودش است. آن تجاربی كه یك فرد عاقل و یك فرد خبیر و یك فرد دنیا دیده و یك فردی كه سرد و گرم روزگار را چشیده، آن تجربیات را طبعاً یك نوجوان، كه در سنین شانزده، هفده یا بیست سالگی بسر می‌برد ندارد. او از مسائل آینده اطلاع ندارد. او نسبت به افرادی كه با او در ارتباط

 هستند بینشش، ادراكش و بصیرتش، محدود است. پدر است كه تشخیص می‌دهد. بزرگ است كه تشخیص می‌دهد. اینها هستند كه آن مسائل آینده را می‌دانند. عواقب را می‌دانند، جوانب را می‌دانند. مسائلی كه می‌گذرد اینها می‌دانند. حالا شما بیایید مملكت را به دست كه بسپارید؟ به دست یك شخصی بسپارید كه این طور. خوب علی كلّ حال.

 لذا در مسأله شورا، شورایی باید مورد توجّه قرار بگیرد كه با موازین عقلی، و سیره عقلائیه مطابقت داشته باشد. و طبق دلیل عقل، در صورت وجود امام معصوم علیه‌السّلام واجب است كه انسان فقط و فقط به امام معصوم مراجعه كند و بس. این در صورت وجود امام علیه‌السّلام است.

 حالا اگر امام علیه‌السّلام نبود، همان طوری كه ما فعلًا در زمان حاضر، توفیق زیارت ظاهری امام علیه‌السّلام، از ما سلب شده و حضرت بقیة اللَه ارواحنا فداه، در غیبت به سر می‌برند. در این موقعیت تكلیف و مسأله چیست؟ یا اینكه در زمان سابق، در زمان رسول خدا و یا در زمان ائمه كه خوب، همه افراد، با ائمه ارتباط نداشتند. همه افراد دسترسی به امام علیه‌السّلام نداشتند. اگر حضرت در مدینه بودند ارتباط با امام علیه‌السّلام فقط منحصر به افرادی بود كه خوب، در مدینه هستند. یا حتی اگر در حصر بودند كه خود آن افراد هم با امام علیه‌السّلام دسترسی نداشتند. در اینجا، باز دوباره حكم عقل به این است كه آن راهی را كه آن‌

 راه، اقرب به واقع است، از نقطه نظر استحكام، و از نقطه نظر استقامت و متانت در مسیر انسان، آن راه را انتخاب كند. انسان به آن مسائل توجّه داشته باشد.

 اموری كه مردم مبتلا هستند نسبت به آن امور، به دو بخش تقسیم می‌شود. یكی به بخش تشخیص موضوعات، دوم به احكامی كه مترتّب بر این موضوعات است.

 موضوعات عبارت است از نماز و روزه و غذاهایی كه انسان می‌خورد. لباسهایی كه انسان می‌پوشد. تصرفاتی كه انسان می‌كند، ازدواج و معاملات و تجارات و اینها را همه‌اش را موضوعات می‌گویند. بر این موضوعات احكامی مترتّب است. وجوب و نهی و استحباب و كراهت و حرمت و امثال ذلك.

 نسبت به احكام، تشخیص حكم، این اختصاص به فقیه دارد و فرد دیگری نمی‌تواند در این مسأله دخالت داشته باشد. اگر موضوعی محقّق بشود، اگر یك موضوعی بوجود بیاید، حكمش در تخصصّ و اختیار فقیه است. كسی دیگر نمی‌تواند حكم كند. كسی نمی‌تواند بگوید كه به نظر من فلان قضیه، این طور است. شما اشتباه می‌كنید به نظرتان، مگر شما متخصصید؟ كسی نمی‌تواند بگوید به نظر من حكم در مسأله این طور است، به نظر من، حج واجب نیست، به نظر من قربانی واجب نیست. به نظر من فرض بكنید كه نماز واجب نیست. به نظر من، مسائل دیگر خمس، زكات، امثال ذلك، فروعات، این طور است. نه. نظر شما هیچ‌

 احترامی ندارد. و هیچ ارزشی ندارد. زیرا حكم اختصاص به فقیه دارد. فقیهی كه از روی ادلّه، ادلّه اربعه و یا ادلّه ثلاثه، قرآن، سنّت و حكم عقل، یا اینكه اجماع را ما هم اضافه كنیم، براساس دراست و براساس تعلّم و براساس مطالعه و ممارست در این فنّ بتواند حكم خدا را، آن حكمی را كه برای او حجّت است. نه اینكه واقعاً حالا حكم خدا، كما هو، هو باشد. یا اینكه حكم خدای نفس الامری باشد. نفس الواقعی باشد. نخیر آن حكم خدایی كه برای او مُنَّجَز است، طبق ادلّه آن را بیان كند. این حكم، اختصاص به فقیه دارد. اما تشخیص موضوع، این دیگر اختصاص به فقیه ندارد. فقیه می‌تواند بگوید شراب حرام است. خوردن شراب حرام است. اما اینكه حالا شراب به چه می‌گویند؟ و آنچه كه، مایعی كه الآن در اینجا هست، شراب است یا شراب نیست، این را عرف و اهل خبره باید تشخیص بدهند.

 فقیه می‌تواند بگوید كه سقط جنین حرام است. جنین از زمان انعقاد، اسقاطش حرام است. و قتل نفس محسوب می‌شود و مَوْءُوده بر آن صدق می‌كند (وَ إِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ\* بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ)[[1]](#footnote-1) این آیه شامل مورد سقط هم خواهد شد. فقط اختصاص به فرزند زنده، زنده به گوركردن نیست. موءوده به بچّه به گوركردن است. و سقط هم موءوده است. و اگر شخصی سقط كند روز قیامت‌

 باید جواب سقط را بدهد. از هنگام انعقاد نطفه اگر این جنین سقط بشود، بیست مثقال شرعی باید دیه بپردازد. بیست مثقال كه هر مثقالی هیجده نخود است باید بپردازد. اگر آن نطفه تبدیل به علقه شد. چهل مثقال شرعی باید دیه بپردازد. اگر آن عَلَقه تبدیل به مضغه شده باشد. شصت مثقال باید بپردازد. شصت مثقال طلا. شصت مثقال طلای مسكوك باید بپردازد. اگر آن تبدیل به استخوان شده باید هشتاد مثقال و اگر روح در آن دمیده نشده است و گوشت روئیده شده. تا قبل از هنگام دمیده شدن روح، صد مثقال باید بپردازد. شخصی كه سقط می‌كند باید بپردازد. اگر آن، خود آن شخص مباشرت كرده و سقط كرده، خودش باید بپردازد. زن اگر این كار را كرده، خودش، و اگر پزشك این كار را كرده است دیه بر عهده پزشك است. باید صد مثقال بپردازد. صد مثقال، طلای مسكوك، باید شرعاً بپردازد. پزشك حقّ ندارد. وقتی كه یك شخص به او مراجعه می‌كند برای سقط، سقط كند. اگر سقط كند كار حرام شرعی انجام داده است. و اتفاقاً بسیار این مسأله، مسأله مكدّری است. و یك ظلمت خاصی در فرد به وجود می‌آورد این مسأله سقط جنین، و اگر روح دمیده شده باشد. كه باید هزار مثقال طلای مسكوك باید بپردازد. هزار مثقال طلای مسكوك، الآن هر مثقالی چند است؟ از نظر قیمت؟

بیست و پنج هزار

بیست و پنج؟ بیست و پنج میلیون باید بپردازد. این دیه چیست؟ دیه یك فرزندی است كه آن فرزند، روح درش دمیده شده باشد و او را سقط كند. این مسأله مربوط به حكم شرعی است. این را فقیه تشخیص می‌دهد. یعنی میزان تعلّق دیه بر عهده فقیه است.

 اما اینكه آیا الآن، به این نطفه، نطفه منعقده، گفته می‌شود یا نه؟ صرف قرار گرفتن نطفه در رحم زن، را انعقاد نمی‌گویند. انعقاد، یعنی بسته شدن، آیا منظور از انعقاد، صرف قرار گرفتن است؟ كه این قطعاً نیست. یا اینكه منظور از انعقاد، انضمام نطفه مردو نطفه زن است؟ این را انعقاد می‌گویند؟ یا اینكه مقصود از انعقاد، عبارت است از الصاق و چسبیدگی نطفه به دیواره رحم، كه شروع به ارتزاق می‌كند. این معنای انعقاد است. این دیگر بر عهده پزشك است. كه این نطفه كه الآن سقط شده است، آیا نطفه‌ای بوده است كه منعقد شده؟ اگر منعقد شده بیست مثقال شرقی باید طلا بپردازد. اگر منعقد نشده صرفاً یك نطفه‌ای بوده و بعد خارج شده. این دیگر در این صورت دیه نیست، التفات كردید؟

 پس فقیه نمی‌تواند از پیش خود موضوع را تشخیص بدهد. بگوید كه این نطفه‌ای كه الآن خارج شده است نطفه‌ای بوده است كه منعقد شده. نخیر. این احتیاج به تخصّص دارد. پزشك باید این مطلب، این را متوجّه بشود. یا اینكه مسأله، مسأله‌ای باشد كه عرف، بتوانند این مطلب را بفهمند. یا اینكه فرض كنید كه‌

 من باب مثال، نسبت به موضوعات دیگر، در همه موضوعات، عرف و متخصصین، اینها افرادی هستند كه می‌توانند موضوعات را تشخیص دهند. وقتی كه یك موضوع تشخیص داده شد، آن وقت فقیه می‌آید برای این موضوع حكم جعل می‌كند. البته نه جعل از پیش خود، حكم شارع را می‌آید بیان می‌كند.

 و مسأله تشخیص موضوع، خیلی مسأله مشكلی است. یعنی انسان یك موضوعی را بتواند تشخیص بدهد و فقط موضوع اختصاص به همین نماز و روزه و وقت و قبله و طهارات و نجاسات و اینها ندارد. ما موضوعاتی داریم بسیار مشكل. موضوعاتی داریم بسیار حسّاس، و موضوعاتی داریم بسیار دقیق كه اینها نیاز به مطالعات و نیاز به اهل خبره، و نیاز به یك تجربه بسیار طولانی دارد.

 البته در بعضی از مواقع، خودِ شرع، برای تشخیص این موضوع هم راهی دارد. یكی از مواردی كه مثلًا ذكر می‌شود راجع به فرض كنید كه من باب مثال، مسافر است. كسی كه می‌خواهد مسافرت كند این شرع، برای این موضوع تعیین كرده. برای اینكه مسأله از اختلاف بیرون بیاید، آیا بیست فرسخ سفر كردن را، مسافرت كردن می‌گویند؟ آیا صد فرسخ را می‌گویند؟ پنج فرسخ را می‌گویند؟ و فرسخ را می‌گویند برای اینكه این موضوع از اشتباه و از شبهه خارج بشود. شرع می‌آید یك حدّی را تعیین می‌كند كه البته آن حد هم با عرف تقریباً تطبیق می‌كند. می‌گوید چهار فرسخ رفتن و چهار فرسخ برگشتن را در همان روز، این را یا در

 روز بعد، كه طول سفر به هشت فرسخ برسد این را مسافرت می‌گویند. خوب، بر این اساس، ما می‌آییم این مسائل را و مسائل مسافرت را می‌آییم بر این اساس پیگیری می‌كنیم.

 در بعضی موارد، فرض كنید كه مانند مسأله موت، كه چه موقع به یك شخص مرده گفته می‌شود، وفات چه وقت برای انسان حاصل می‌شود؟ خوب نظرات مختلفی راجع به وفات گفته می‌شود. بعضی‌ها می‌گویند در وقتی كه قلب از كار بایستد. بعضی‌ها می‌گویند در وقتی كه مغز از كار بایستد كه فعلًا نظریه جامعه پزشكی بر این است كه در وقتی كه مغز دیگر هیچ گونه فعالیتی نداشته باشد از نقطه نظر پزشكی این مرگ به حساب می‌آید. اما وقتی كه ما به شرع مراجعه می‌كنیم، می‌بینیم صرفاً این مسأله را موت تلقی نمی‌كند، سرد شدن بدن میت را در شرع موت به حساب می‌آورند. احكامی كه مترتّب است بر موت، براساس این قضیه است. اگر مغز كار نكند. فرض كنید هیچ گونه عمل و عكس العملی از خود نشان ندهد. هیچگونه رفلكس نداشته باشد. هیچ گونه فعالیتی نداشته باشد. كاملًا و كاملَا این فعالیت مغز توقّف كرده باشد ولی باز در عین حال، قلب كار می‌كند حكایت از تعلّق روح دارد به این بدن می‌كند. البته، این در صورتی است كه خود قلب به تنهایی و بدون عامل دیگر، از اجهز و وسایط این بخواهد كار انجام بدهد. خود قلب بخواهد حركت بكند، بدون دستگاهی، بدون وسیله‌ای كه بخواهد خون‌

 را در عروق بخواهد پمپ كند، یا اینكه با وسایلی یا با داروهایی، با غذاهایی، با تأمین ویتامین‌هایی، با تأمین آن مواد مورد نیاز سلولها این بدن را بخواهند همین طور، به یك حیات حیوانی، بخواهد نگه دارند. این از نقطه نظر شرعی، این در اینجا حكمی بر آن مترتّب نمی‌شود. نخیر. اگر قلب خودش به تنهایی بتواند كار كند و خون را بگرداند، و بدن را گرم نگه دارد احكام میت، بر این بدن مترتّب نمی‌شود. فلهذا در مورد غسل میت داریم: بعد از اینكه بدن سرد شد اگر تماس با این بدن پیدا بشود غسل واجب است. تا وقتی كه هنوز گرم است، غسل بر انسان تعلّق نمی‌گیرد. التفات كردید؟ این معلوم می‌شود كه آن موت حقیقی از نقطه نظر شرع این است. حالا افراد دیگر از نظر تخصص خود، بله، آنها بیایند و بگویند در این موقع، مغز كار نمی‌كند البته، مغز عضو رئیسه بدن است. تمام فرمانها به واسطه مغز است. اما این قلبی كه الآن دارد می‌زند، چرا این قلب سه روز دیگر نمی‌زند؟ مگر نمی‌گوییم ما مغز كار نمی‌كند. خوب قلب هم نباید بزند. قلب، كه این ضربانش را به واسطه شوكهای الكتریكی از مغز می‌گیرد، چطور الآن دارد این كار را انجام می‌دهد؟ چطور وقتی كه این از كار بیفتد دوباره شروع به حركت نمی‌كند؟ پس معلوم می‌شود عاملی در اینجا هست. آن عامل، عامل ناشناخته است كه ما برطبق تعبّد شرعی نمی‌توانیم این عامل را از نظر دور نگه داریم. تا وقتی كه قلب كار می‌كند، حرام است به این بدن دست زدن و حرام است جزئی را از او قطع‌

 كردن، و حرام است این مسائلی را كه امروزه دارد مطرح می‌شود. این از جمله مواردی است كه خود شرع، می‌آید و موضوع را تعیین می‌كند. ولی در غالب موارد یا در قریب نود درصد موارد موضوعات و موارد احكام، تشخیص مورد، این بر عهده فقیه نیست.

 فقیه هم مثل یكی از این افراد عادی و سایر مردم می‌ماند. فقیه هم یكی مثل سایر افراد می‌ماند. همان طوری كه ما از نقطه نظر ارتباطاتمان با موضوعات، دچار اشكال می‌شویم. دچار شبهه می‌شویم. گاهی از اوقات، یك مسأله‌ای را دقیق درك می‌كنیم. گاهی از اوقات، در ادراك آن مسأله دچار خبط می‌شویم. فقیه هم در ارتباط با موضوعات، گاهی از اوقات راه صواب را طی می‌كند. و در بسیاری از اوقات، مانند سایر افراد، اشتباه در مصداق و اشتباه در موضوع برای او حاصل می‌شود. چرا؟ چون از نقطه نظر اطلاع بر امور، ادراك و بصیرت او مانند سایر افراد می‌ماند. چه بسا در بعضی از مسائل تخصّصی از آن افراد، از آن متخصّص بدور است. فلهذا، واجب است بر فقیه، كه برای فتوی نسبت به موضوعات مختلف به اهل خبره در آن موضوع، واجب است مراجعه كند. و نظر آنها را، مورد تأمّل قرار بدهد. و براساس رأی كارشناسان فن، و متخصصین و اهل خبره در آن فنّ، فقیه باید بر طبق آن حكم كند. اینجاست كه مسأله مشورت و شور، به عنوان اصل مسلّم اسلام در اینجا مطرح می‌شود. در خیلی از موارد، كه ما اطلاع نداریم. در بسیاری از

 موارد كه ما خبر نداریم. در بسیاری از موارد كه مسأله برای ما پوشیده است. كدام ماهی خوردنش حرام است؟ كدام حلال است؟ باید به اهل خبره مراجعه كرد. امشب، شب اول ماه هست؟ یا شب اول ماه نیست؟ باید به اهل خبره مراجعه كرد. باید دید ماه دیده شده یا نشده. فقیه نمی‌تواند بگوید من از طرف خودم چون ولی فقیه هستم، امشب را حكم می‌كنم به دخول ماه. نخیر، یك همچنین حقی را ندارد. شارع یك همچنین حقی به او نداده. اگر ماه دیده شود، واجب است بر فقیه و بر غیر فقیه همه حكم به دخول ماه كنند. اگر ماه دیده نشده است، نه بر فقیه و نه بر غیر فقیه حرام است كه حكم به دخول ماه بكند. روزه بگیرد، روزه‌اش باطل است. روزه را بخورد باید كفّاره بدهد. باید قضا بكند. اما، اینكه ماه دیده شده است یا نه؟ فقیه باید راهی را برود كه سایر افراد، رفتند. یا خودش ببیند، یا دو شاهد عادل بیایند و شهادت بدهند به رؤیت ماه با چشمشان. یا اینكه شیاع و اشاعه رؤیت ماه آن طور هست كه برای انسان قطع به دخول ماه پیدا می‌شود. این حكم، حكمی است كه فقیه، باید نسبت به او جامه عمل بپوشاند.

 خداوند در قرآن كریم در دو جا، نسبت به مسأله شوری در اینجا، اشاره‌ای دارد، بلكه تصریح. یكجا، مربوط می‌شود به مسأله خاصّ رسول خدا با افراد، و كیفیت مُماشات پیامبر اكرم در مسائل اجتماعی. كه در آن آیه می‌فرماید:

 (فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللَه لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ)[[2]](#footnote-2)

 به واسطه عنایت الهی خداوند قلب تو را لین و نرم قرار داد. مشكلات، برای تو لین جلوه می‌كند. تو ای رسول ما دارای سعه صدر هستی. در برخورد با افراد، برخورد حادّ و تند نداری. اشتباهات را با یك سعه صدر، تلقّی می‌كنی. لِنتَ لَهُم، نرم هستی. آرام هستی. و اگر تو فظّ، بودی، فظّ یعنی یك آدم غلیظ، تند، متحجّر، و بی‌منطق و یك دنده و لجوج، اگر به این كیفیت بودی، (لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ) مردم از دور و برت می‌رفتند. دیگر كسی نمی‌آمد سراغت. اگر قرار بود هر كسی یك اشتباه كند، و انسان با اشتباه او با یك وضعیت بسیار تند بخواهد برخورد كند. خوب دیگر كسی نمی‌ماند. آن هم رسول خدا. آن هم قائد امت. آن هم بیانگر اخلاق، و ارزشهای اسلامی تا روز قیامت، و به عنوان انسانیت.

 عمل رسول خدا برای ما اسوه است. كارهایی را كه پیغمبر انجام می‌دادند برای ما اسوه است. طرز صحبت و معاشرت رسول خدا با افراد مختلف، طرز نامه‌نگاری رسول‌اللَه به افراد مختلف. طرز صحبت رسول خدا با افراد مختلف، آن‌

 قدر پیغمبر سعه صدر داشت كه مردم به این لینَتِ اخلاق، و به این خُلق عظیم و سعه صدر رسول خدا، اعتراض می‌كردند. می‌گفتند پیغمبر مگر بی‌كار است كه الآن دارد این كار را می‌كند؟ مگر پیغمبر بیكار است كه الآن دارد با این بچه‌ها این طور می‌كند؟ مگر پیغمبر بی‌كار است الآن یك آدمی آمده و داره این قدر وقتش را برایش می‌گذارد؟ یعنی واقعاً عجیب است. واقعاً عجیب است.

 یك وقت، نمی‌دانم این مطلب را، راجع به اخلاق رسول خدا عرض كرده‌ام یا نه. الآن به نظرم آمد. شاید گفته باشم. در خدمت مرحوم آقا به اتّفاق یك نفر از آقایان، كه افراد مشهوری است و الآن هم حیات دارد. می‌خواستیم به دیدن علّامه طباطبایی برویم. ایشان در آن موقع، در مشهد برای زیارت مشرّف شده بودند. ایام تابستان ایشان می‌آمد در مشهد. ما هم كه می‌رفتیم. می‌رفتیم از محضر ایشان استفاده می‌كردیم. جلساتی داشتند. یك روز با مرحوم آقا، ایشان خواستند دیدن مرحوم علّامه بروند، به اتفاق آن شخص آمدیم. در بین راه، از حالات و خصوصیات علّامه داشتند برای آن شخص بیان می‌كردند من‌جمله از مطالبی كه فرمودند این بود، فرمودند: علّامه از خود بیرون آمده است. از خودیت، و از نفس خود بیرون آمده است. اخلاق او، اخلاق رسول اللَه است. و دیگر، از نقطه نظر ارتباطات، و از نقطه نظر مسائل اجتماعی مسأله‌ای را برای خود نگه نمی‌دارد. آقا، این خیلی مسأله مهمّی است كه انسان جوری از خود بیرون بیاید كه در ارتباطات‌

 خودش، در معاشرتهای خودش با دیگران، مسأله خاصی، ملاحظه شئوناتی، ملاحظه مسائل جانبی و شخصیتی را برای خود، نداشته باشد. می‌گفتند: علّامه، الآن در یك هم چنین وضعی است. بعد ایشان، دیگر داشتیم نزدیك می‌شدیم به منزل علّامه، ایشان فرمودند یك روز پیغمبر، بالای منبر داشتند برای مردم صحبت می‌كردند. برای مردم، در گرماگرم صحبت و خطبه‌ای كه برای مردم داشتند. یك مرتبه امام حسن یا امام حسین علیهم السّلام یك از آن دو، طفل بودند. ناراحت، ناراحتی پیدا كرده بودند، گریه كردند و با همان گریه آمدند توی مسجد، و خوب دیدند جدّشان پیغمبر آنجاست دیگر نه ملاحظه این و نه آن، صاف رفتند طرف پیغمبر، البته دیگر دیدند كه پدرشان هست دیگر. همان وقتی كه پیغمبر، این منظره را دیدند، از منبر آمدند پایین، امام حسن یا امام حسین هر كدام بودند، بغل كردند، بوسیدند و آوردند بالای منبر و در كنار خودشان نشاندند گفتند حالا اینجا بنشین، حالا من دارم می‌گویم. شاید هم گفتند، یا نگفتند. حالا اینجا بنشین تا صحبتهای ما تمام بشود. اینها، بعد، خلاصه، نشست در آنجا و خلاصه در كنار رسول خدا و حضرت، به بقیه مطالب ادامه دادند و آمدند پایین. حالا ایشان گفتند. آیا شما در بین این علماء سراغ دارید كسی را كه بتواند یك همچنین كاری را جلوی جمعیت بكند؟ رو كردند، علّامه این كار را انجام می‌دهد. ببینید مسأله چقدر مهمّ است. علّامه این كار را انجام می‌دهد. خوب دیگر بگذریم به همین كفایت است.

 این اخلاق، اخلاق رسول خداست. این اخلاق رسول خدا، برای ما باید اسوه باشد. یعنی چه؟ ما خودمان را به این وضع باید درآوریم. حریم قرار دادن و این آقا را نبیند و آن نباید آقا را ببیند و پانزده تا، صد و پنجاه تا عقبه و عَتَبه و فرض كنید كه دربان گذاشتن و تا آنجا رسیدن و آیا وقت پیدا بشود یا وقت پیدا نشود.

 امیرالمؤمنین علیه‌السّلام، به مالك اشتر می‌فرماید: ای مالك، حجابی را بین خود و بین مردم قرار نده. مبادا، فقیری، مظلومی، صاحب ادّعایی، كسی كه ظلمی به او رفته بیاید، و بخواهد و به تو برسد و دستش به تو نرسد به واسطه این حجّاب. به واسطه اینها. كی این حرف را می‌زند؟ این را امیرالمؤمنین دارد می‌گوید به نائب خاصّ خودش مالك اشتر. دربان قرار نده. این اخلاق، اخلاق رسول خداست. ما باید خودمان را طبق این اخلاق، باید تغییر بدهیم. بیشتر باید راجع به سیره و سنّت رسول خدا تأمّل كنیم. بگذریم.

 (عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَه إِنَّ اللَه يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ)[[3]](#footnote-3)

 از پیش تو می‌روند. بلند می‌شوند میروند. (عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَه إِنَّ اللَه يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ) آیه بعد از جنگ احد آمد. (عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَه إِنَّ اللَه يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ)

 (عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَه إِنَّ اللَه يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ)[[4]](#footnote-4) از اینها بگذر، اینها اشتباه كردند. در جنگ فرار كردند. تو را تنها گذاشتند. (عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَه إِنَّ اللَه يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ) جاهلند، نادانند. هر كسی كه دین و همّت و آن مردانگی علی را ندارد. هر كسی كه آن همّت و آن خلوص، و آن صفای باطن علی را ندارد. (عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَه إِنَّ اللَه يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ) بگذر از ایشان، (عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَه إِنَّ اللَه يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ) طلب مغفرت كن، (عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَه إِنَّ اللَه يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ)[[5]](#footnote-5) بیاورشان تو كارها، باهاشون مشورت بكن. اینها را به حساب بیاور، ببینید آیه، برای شخص رسول رسول خدا آمده به عنوان یك اصل اخلاقی، با آنها مشورت بكن در امور، مشورت بكن. حالا كه آنها این اشتباه را كردند، این طور نباشد كه دیگر آنها را كنار بگذاری. بگویی این هم این طور است، این هم آن طور، نه، آنها را مدّ نظر قرار بده. (عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَه إِنَّ اللَه يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ)[[6]](#footnote-6) وقتی كه نیت تو بر یك طریق،

 استور شد، توكّل به خدا كن، (عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَه إِنَّ اللَه يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ)[[7]](#footnote-7) این آیه مربوط به رسول خدا است.

 آیه دیگری داریم كه آن آیه مورد نظر است. آن آیه‌ای است در سوره شوری، ظاهراً آیه سی و چهار. در آنجا خداوند می‌فرماید: راجع به صفات مؤمنین و اوصاف مؤمنین می‌فرماید: (وَ الَّذِينَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورى‌ بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ)[[8]](#footnote-8) مؤمنین كسانی هستند كه هر ندائی از طرف خدا بلند شود، آنها آن ندا را اجابت می‌كنند. برای خودشان چیزی نمی‌گذارند. اینجا را اطاعت می‌كنیم آنجا را نه، مجالس را می‌رویم امّا وقتی كه جنگ می‌شود نه، شانه خالی می‌كنیم. آنجائی كه به نفع ماست، خوب اقدام می‌كنیم. بله، مستحب است، خیلی هم مستحب است، خیلی خوب است. امّا آنجائی كه به ضررمان است، باید تأمّل كنیم، باید فكر كنیم.

 والّذين استجابوا لربّهم، وقتی خدا یك چیزی را می‌خواهد. وقتی یك حكمی می‌آید. وقتی كه امر و نهیی می‌آید، وقتی درخواستی از طرف خدا و رسول و ائمه علیهم السّلام برای مردم می‌آید. استجابوا، قبول می‌كنند، لبیك می‌گویند، با

 جان و دل می‌پذیرند. (وَ الَّذِينَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورى‌ بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ)[[9]](#footnote-9) و نماز را بپا می‌دارند (وَ الَّذِينَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورى‌ بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ)[[10]](#footnote-10) یعنی ببینید. در كنار اقاموا الصّلوة، به عنوان یك دستور واجبی، و به عنوان یك دستور اصیل اسلامی، (وَ الَّذِينَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورى‌ بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ) امورشان را به مشورت می‌گذرانند. تك روی و تك سری، نسبت به مسائل، و نسبت به امور ندارند. (وَ الَّذِينَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورى‌ بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ)[[11]](#footnote-11)

 این آیه، مسأله شوری را به عنوان یك اصل اجتناب ناپذیر در امور مؤمنین مطرح می‌كند. خوب، امر به چه می‌گویند؟ (وَ الَّذِينَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورى‌ بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ) به حكم شرعی كه امر گفته نمی‌شود. به حكم شرعی، امر گفته نمی‌شود. امر، به موضوعاتی گفته می‌شود، كه آن موضوعات، ارتباط مستقیم با مصالح و با مفاسد اجتماع دارد، می‌گویند امر، می‌گویند: آقا امورت چه طوری‌

 می‌گذرد؟ امور اجتماع چه طوری است؟ امْر چه طوری است؟ امور چه طوری است؟ اینها چیست؟ اینها مسائلی است كه قوام اجتماع، بر این اساس است.

 پس بنابراین، به عنوان یك اصل اجتناب ناپذیر در مسائل اجتماع مسلمین باید مسأله شوری به عنوان یك اصل، مورد توجه قرار بگیرد. به عنوان یك اصل. چرا؟ زیرا صرف نظر از امام معصوم علیه‌السّلام، كه قول او حق، و رأی او صدق مطلق است. تمام افراد، از نقطه نظر مشاعر و از نقطه نظر ادراكات، در حدود ادراكات عادی بشر قرار دارند. یعنی ولو اینكه هر شخصی، از نقطه نظر مدركات فكری، و ذهنی و تشخیص موضوعات، در مرتبه بالایی قرار گرفته باشد. اما از نقطه نظر عدم اشراف بر مسائل آتیه و عدم اشراف بر قرائن و جوانب موضوع، كه امكان ندارد شخصی اشراف و اطلاع بر حواشی و بر جوانب موضوع داشته باشد، الآن در دل این چه می‌گذرد؟ الآن در فلان شهر چه می‌گذرد؟ الآن در ...،

 مرحوم آقا یكی از مبانی كه مطرح می‌كردند، این مسأله، همین مسأله مهمّ بود، ایشان می‌فرمودند: در جامعه مسلمین باید حكومت اسلامی، از تمام خصوصیات و مسائلی كه در سایر كشورها می‌گذرد باید اطّلاع دقیق داشته باشد. چرا؟ مسأله و واقع قضیه هم همین است. خوب نداشته باشند، سرش را كلاه می‌گذارند. نداشته باشد كلاه می‌گذارند. هر چقدر، یك شخص از نقطه نظرفكری خودش را در مرتبه بالایی بداند. هر چقدر، یك شخص از نقطه نظر تخیل خود را

 در مرتبه اعلایی بداند. از نقطه نظر حدس، خود را برتر از همه بداند، باز یك جای قضیه می‌لنگد، و عیب كار هم فقط در همان جاست نه جای دیگر. و آن، آنجایی است كه مسائلی كه برای جامعه و برای افراد، اتفاق می‌افتد، این مسائل در محدوده احكام ظاهر و قیاسات ظاهر نیست. چند درصد قضیه مربوط به این است. نود درصد، نود و پنج درصد مسأله به قضایایی برمی‌گردد كه در اختیار و در حیطه تسلّط شخص قرار ندارد. اینكه الآن افرادی كه به او مراجعه می‌كنند. آیا این افراد، دارای نیت صالح هستند یا ناصالح، نمی‌تواند تشخیص بدهد. اینی كه الآن فرض كنید كه در مسائلی كه در سائر جاها دارد می‌گذرد وچطور بتواند با آنها برخورد كند، نمی‌تواند تشخیص بدهد. در این كه چه عواقبی و چه تبعاتی بر این مسأله مترتّب است. اگر این عمل را انجام بدهد، یا آن عمل، این از حیطه تشخیص شخص، خارج است. در بعضی از موارد ممكن است حدسی بزند. و ما این را به رأی العین، هم تجربه كرده‌ایم و هم در تاریخ انقلابات و مسائلی كه در طول زمان، از زمان رسول خدا به بعد، در میان جامعه اسلامی مطرح بوده، ما این مطلب را در تاریخ دیدیم.

 در جلسات گذشته عرض كردم امام باقر علیه‌السّلام به زید می‌فرماید: تو می‌خواهی بر علیه ظلم، قیام كنی بسیار خوب، تو می‌خواهی حكومت بنی‌مروان را بیاندازی، ساقط كنی بسیار خوب. تو می‌خواهی احیای حكومت اسلام كنی بسیار

 خوب. تو می‌خواهی عدل را برقرار كنی درست. حكّام بنی‌مروان، حكام ظلم هستند، متعدّی هستند، متجاسر هستند، فاسق هستند، حكومت آنها، حكومت ظلم است. ولی صحبت در این است كه آیا از مسائلی كه بعد اتفاق می‌افتد، از آنها هم خبر داری؟ یا نداری؟ آیا نسبت به آن افرادی كه دور و بر تو را گرفتند اشراف داری، الآن آنها به روی تو می‌خندند، الآن آنها دست بیعت به تو، به سوی تو دراز می‌كند، الآن آنها ...، تو از فردا چه خبر داری؟ همین مردم كوفه تو را تنها می‌گذارند. به طوری كه تو زید با سی نفر، در مقابل لشكر شام قرار می‌گیری. التفات كردید. همین مردم تو را تنها می‌گذارند. این مطالب را هم تو می‌دانی یا نمی‌دانی؟ خوب، این زید چكار باید بكند؟ چكار باید بكند؟ او می‌داند كه امام علیه‌السّلام راست می‌گوید. خوب باید بیاید تسلیم بشود دیگر. باید بگوید كه تو برادر منی به جای خود، ولی تو امامی. بكنم این كار را یا نكنم؟ حضرت می‌فرماید: نكن. خوب مسأله تمام است. كه باید جواب بدهد؟ خود امام باقر روز قیامت باید بیاید جواب بدهد. اگر خدا به زید گفت: چرا در مقابل ظلم نایستادی؟ می‌گوید: برادرم امام بود گفت نكن. از خودش بپرس. امام هم می‌تواند پاسخگو باشد. من نمی‌توانم پاسخگو باشم. شما هم نمی‌توانید پاسخگو باشید. ولی آن شخص كه می‌تواند پاسخگو باشد، امام علیه‌السّلام است. آن، پاسخ گواست. آن كسی است‌

 كه می‌تواند تمام عواقب را تا روز قیامت پیش بینی كند و با حجّت و دلیل الهی پرچم را به دست بگیرد.

 امام علیه‌السّلام به زید، می‌فرماید: اگر این كار را انجام بدهی، این انقلاب تو به نتیجه نخواهد رسید. به نتیجه رسید؟ گرفتند، سرش را بریدند. و چهار سال بر كنار مَزْبَله دانی كوفه به دار آویزانش كردند. به طوری كه حیوانات در درون شكم او لانه می‌كردند. التفات كردید؟ این كار زید بود. خوب چرا؟ خوب برو به حرف امام گوش بده. برو بار را آنجا بینداز. برو مسئولیت را بر عهده امام بگذار. خیالت هم دیگر راحت می‌شود. دیگر مشكلی نداری. اگر خداگفت چرا قیام نكردی؟ می‌گویی امام گفت. امام حسن علیه‌السّلام، چرا این كار را نكرد؟ چرا این كار را نكرد؟ چرا امام حسین علیه‌السّلام ده سال با حكومت معاویه كنار آمد؟ مگر ما نمی‌گوییم حسینی‌ایم. سید، سید، حسینی دیگر، امام حسین دیگر. امام حسین راهش، مسیرش. نفسش، قیام و انقلاب است. این كسی كه نفسش قیام، انقلاب، خودجوش است، نمی‌تواند ظلم و تعدّی را تحمّل كند. چرا ده سال حكومت معاویه را تحمّل كرد؟ همین امام حسین تحمّل كرد. چرا؟ چون برادرش با معاویه قرارداد داشت. به احترام برادر، نه اینكه معاویه آدم خوبی بود، پست‌ترین فرد عالم بود، بدترین فرد عالم بود، ملعون‌ترین فرد عالم. ولی برادرش با معاویه صلح كرده بود. صلح را محترم شمرد سید الشهداء علیه‌السّلام، تا وقتی كه معاویه، به درك‌

 واصل شد، آنجا دیگر مصالحه تمام. باید خلافت و حكومت، به ولی اصلی، و به امام اصلی برسد. امام اصلی كیست؟ امام حسین علیه‌السّلام. آنجا یزید آمد و در مقابل حضرت ایستاد. و حضرت هم فرمود: نه دیگر. ما قرارمان تا اینجا بود. از این به بعد جنابعالی تشریف ببریددر منزل بنشینید، كار را به دست اهلش بسپرید. گفتند: نه، نمی‌رویم. اگر مقابله كنید می‌كشیم، گفت: بكشید، بكشید. دعوت كردند، آمدند طبق ظاهر عمل كرد و بعد هم كار به آنجا كشید. خوب.

 بنابراین مسأله امام علیه‌السّلام، مسأله‌اش متفاوت است. این قضیه، مربوط به اشراف می‌شود. ولی وقتی كه ما اشراف نداریم، اگر آیه قرآن نداشتیم، و اگر روایات بر این مسأله نداشتیم، حكم عقل همان طوری كه بعد از زمان رسول خدا، حكم به رجوع به امیرالمؤمنین می‌كرد. و آن شورای سقیفه ملعونه در مقابل حكم عقل و در مقابل حكم نقل، كه كلام صریح، و نصب صریح و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در روز غدیر بود، همان طوری كه آن شورا بر خلاف این بود، همین طور، در زمان عدم دسترسی به امام علیه‌السّلام، به همین حكم عقل، این شوری می‌شود حجّت. و این شوری به عنوان اصل باید مورد توجه قرار بگیرد، در موضوعات. حاكم اسلام، باید در موضوعات، به افراد خبیر باید مراجعه بكند. باید در موضوعات، به افرای كه در هر رشته‌ای خبره هستند، آنها را جمع كند، نظرات آنها را بپرسد، از آنها سؤال كند. مسأله برایش روشن بشود. مسائل فقط

 مسأله همان طور كه عرض كردم نماز و روزه نیست. مسائل مهمّ اجتماعی، حفظ دماء مسلمین، حفظ ناموس مسلمین، حفظ اعراض مسلمین، از بین نبردن ذخائر مسلمین، این، امكانات را، به كار ببندد. راجع به این مسائل باید به اهل خبره مراجعه بشود. باید راجع به این مسائل از افراد خبیر، باید مورد توجه قرار بگیرد.

 امیرالمؤمنین علی علیه‌السّلام در نامه‌ای كه برای مالك اشتر می‌نویسند، حضرت در آنجا به این مسأله تصریح می‌كند. مالك اشتر كیست؟ شاگرد اوّل أمیرالمؤمنین است. مالك اشتر دیگر. همه او را می‌شناسید. مقاماتش، فضائلش، تقوایش، ورعش، اتصالش، وصلش به امیرالمؤمنین علی علیه‌السّلام. آن تعریفهایی كه امیرالمؤمنین، بعد از شهادت مالك كردند. چه بود؟ شاگرد خاص، كه سالیان سال، در مكتب امیرالمؤمنین علیه‌السّلام روز و شب با امیرالمؤمنین صحبت می‌كرد. هر روز امیرالمؤمنین را می‌دید. هر روز با حضرت صحبت می‌كرد. هر روز در جنگها آن حضرت را دیده. در حَضَر دیده، در سفر دیده، در مرض دیده، در صحّت دیده. این مالك، با این خصوصیات، و با این مقام و با این فقاهت، و با این بینش دینی كه دارد، ما یك ماه پیش امام علیه‌السّلام باشیم، كلّی مطلب می‌فهمیم، یك ماه، یك ماه روزی یك ساعت امام علیه‌السّلام را ببینیم. آن وقت این مالك، سالیان سال پیش امیرالمؤمنین بوده. با خنده‌های علی بوده، با قهرهای علی بوده، با تنبیهاتی كه امیرالمؤمنین (حالا من دارم می‌گویم) بوده، نه اینكه ....

 امیرالمؤمنین تنبیهاتی كه او را می‌كردند، امیرالمؤمنین خنده‌هایی كه با او می‌كردند. امیرالمؤمنین مزاحهایی كه می‌كردند. امیرالمؤمنین امرها، نواهی، بیا و برو. بلند شو، بنشین. تمام این كارها را سالیان سال دیده، اما حالا كه دارد می‌رود به طرف مصر، أمیرالمؤمنین به او چه می‌گویند. و اكثَر مُدارَسَة العُلما و مُنافَسَة الحُكماء. با علماء بنشین، به كه دارد می‌گوید حضرت؟ به این مالك، من كه دیگر جای خود دارم!

 و اكثر مدارسة العلماء و منافسة الحكماء، با افراد دانشمند بنشین و در مسائل مملكتی با اینها مشاوره كن. حضرت شوخی كردند در نامه؟ خواسته مزاح كند؟ و منافسة الحكماء، با حكماء و افراد عاقل، منظور از حكمت در اینجا عقل است، نه منظور همین فلسفه اصطلاحی. با افراد عقلا كه مسائل را از دیدگاه عقل، مورد بررسی قرار می‌دهند، ای مالكی كه سالیان سال، با من بودی غرّه نشو. گول این چند سال بودن با مرا نخور. تو در آن مرتبه‌ای قرار، اینها را ما داریم می‌گوییم تو در آن مرتبه‌ای نیستی مانند من كه اشراف بر واقع داشته باشی. تو نیاز به جلیس حكیم داری، تو نیاز به جلیس عالم داری. فیما صَلُحَ بِهِ امْرُ عِبادِك در آن مسائلی كه امور اجتماعی مردم، به این مسائل بستگی دارد. نه در احكام فقهی، احكام فقهی را برو برای مردم فتوی بده. ولی مسأله مهمّ، مسائل اجتماعی است. در مسائل اجتماعی، باید، با علماء باشی. فیما صَلُحَ بِهِ امْرُ عِبادُك و اقامَة مَا اسْتقام بِهِ مَن كانَ قَبْلَكْ. و به پایداری آن مبانی كه قبل از تو، مردم بر آن مبانی بودند. امور

 اجتماعشان را مردم بر آن مبانی می‌گذراندند، قوام اجتماعشان روی او بود. صلاح اجتماعشان بر این بود. باید در این امور با مردم مشورت كنی. حضرت این حرفها را به نائب خاصش دارد می‌زند. و بعد مطالب دیگری می‌فرماید.

 این مسأله، مسأله مهم است كه در مسائل اجتماعی، نمی‌توان رأی خود را، و فكر خود را بر سایر افكار عقلا، و افرادی كه نسبت به مسائل، دارای تشخیص هستند انسان برتری بدهد و غلبه بدهد. مردم كه كاه نخوردند، مردم می‌فهمند. مردم خوب می‌فهمند. آن عقلا خوب تشخیص می‌دهند. چرا؟ دلیل عقلی دارد. زیرا، یا اینكه آن امری كه دارد انجام می‌شود به نتیجه می‌رسد. خوب همه خود را در نتیجه این امر سهیم می‌بینند. و اگر به نتیجه نرسید، خوب كسی دیگر، یك شخص معینی را ملامت نمی‌كنند. می‌گویند عقلاء جمع شدند، در این قضیه، مثل اینكه فرض بكنید یك مریضی بیاید، یك مرض مشكلی دارد، صعبی دارد، ناراحتی دارد. ناراحتی روده، نمی‌دانند چه هست. بالاخره یكی می‌گوید: آقا آپاندیس است. یكی می‌گوید: آقا ... یكی می‌گوید فرض كنید پیچیدگی روده است، نمی‌دانند چیست. خوب در اینجا چكار می‌كند؟ قاعده‌اش اینكه یك شورای پزشكی تشكیل می‌دهند. و بعد طبق نظر شوری عمل می‌كنند. اگر مُرد، می‌گویند خوب همه گفتند. اگر نَمُرد، خوب مسأله‌ای. اما اگر یك دكتر آمد در اینجا گفت.

 من این را تشخیص می‌دهم انجام بده، می‌گویند: آقا چرا نرفتی رأی بقیه را هم بپرسی؟ یك عكس می‌گرفتی، یك آزمایش می‌كردی.

 در مسائل مسلمین، اگر قرار باشد كه حاكم اسلام بر اساس رأی عقلا و متخصّصین آن فنّ عمل كند، خوب یا به نتیجه می‌رسد. خوب فبها المُراد، به نتیجه نرسد خوب پس بنابراین مسأله، دیگر از عهده و تكلیف او خارج می‌شود و مورد قبح قرار نمی‌گیرد.

 اینجاست كه مرحوم والد، رضوان اللَه علیه در سنه چهل و دو هنگامی كه این انقلاب را و این ثوره را، با رهبر فقید انقلاب شروع كردند، و مسائل را بر آن اساس پی‌ریزی كردند. اولین شرطی را كه در ادامه و استمرار این قضیه قرار دادند، مشورت مداوم و در هر قضیه‌ای بود كه می‌بایست انجام بشود. خود ایشان به من گفتند كه ما اولین شرط خود را با ایشان بر این گذاشتیم كه باید هر مطلبی گفته بشود با مشورت باشد. و این مسأله ادامه داشت اما بعداً با موانعی برخورد كرد كه مسأله تغییر پیدا كرد.

 علی كل حال، در نظام شورا، مسأله شورا به عنوان یك اصل مهمّ، باید مورد دقت قرار بگیرد. این مطلب تا اینجا، تمام شد. البته مسائل دیگری هم هست. كه خوب دیگر، آن مقداری كه باید نسبت به این موضوع در اینجا گفته بشود مسأله مطرح شد. انشاءاللَه در جلسات بعد راجع به سایر مسائل صحبت می‌شود.

 امیدواریم انشاءاللَه خداوند ما را بر آن مسیری قرار بدهد و راه ما را به عنوان یك مسلمان، به عنوان یك شیعه، یك شیعه امیرالمؤمنین، به عنوان یك متابع، آخر ما مدّعی هستیم كه شیعه امام زمانیم دیگر، ما ادّعای متابعت امام زمان علیه‌السّلام را داریم می‌كنیم. ادّعای تشیع را داریم می‌كنیم. حیف است، با وجود این دستورها، و برنامه‌های نورانی، ما سر خود را به پایین بیندازیم، و مسائل را ندیده بگیریم، و به خاطر ملاحظه عوامی چند، و به قول مرحوم حاجی، و دو روز دنیا و بعضی از مسائل منافع ما هم خود را و هم دیگران را از رسیدن به این ماء معین و این چشمه جوشان و سرچشمه خورشید محروم كنیم.

 انشاءاللَه خداوند دست همه ما را بگیرد و آنچه را كه مورد رضای اوست قدم به قدم در جلوی راه ما قرار بدهد.

 اللَهمّ صلی علی محمد و آل محمد

1. ١- سوره تكوير (٨١) آيات ٨ و ٩ [↑](#footnote-ref-1)
2. ١- سوره آل عمران (٣) آيه ١٥٩ [↑](#footnote-ref-2)
3. ١ و ٢ و ٣ و ٤ و ٥- سوره آل عمران (٣) آيه ١٥٩ [↑](#footnote-ref-3)
4. [↑](#footnote-ref-4)
5. [↑](#footnote-ref-5)
6. [↑](#footnote-ref-6)
7. [↑](#footnote-ref-7)
8. ١ و ٢ و ٣ و ٤- سوره شورى (٤٢) آيه ٣٨ [↑](#footnote-ref-8)
9. [↑](#footnote-ref-9)
10. [↑](#footnote-ref-10)
11. [↑](#footnote-ref-11)